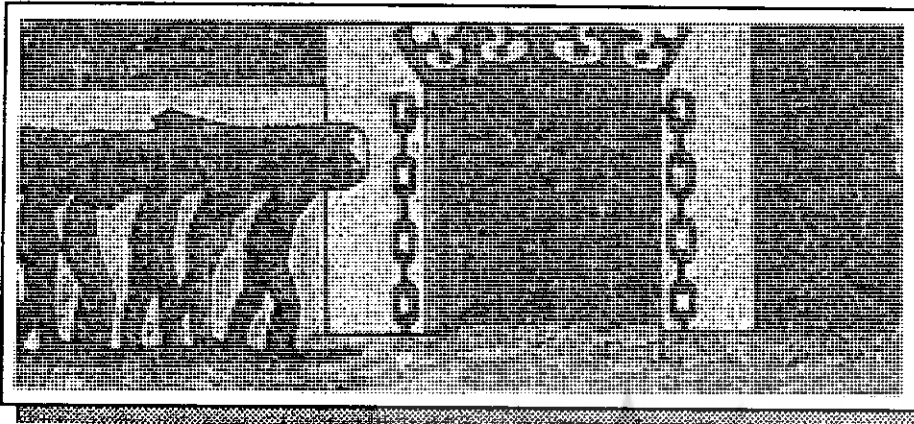


مهار کردن هنر است، نه قلم و قلمی

نوشته رامین مستقیم



... مادره دست پسرش را می‌گیرد می‌آورد حضور جد کبیر می‌گوید که: نمی‌دانم چی چی قریان، این بچه گوش به فرمان من نیست، همه‌اش با کفترهایش بازی می‌کند، از مکتب فرار می‌کنه، بفرمایید فراش خلوت‌ها...» جد کبیر هم داد می‌زند. «میرغضب باشی!» عکسش را جلوی صورتم گرفت. بلندقد بود، با سبیل چخماخی، با سرداری بلند. چکمه پایش بود. شازده گفت: «لباسش سرخ بوده - توی عکس معلوم نیست»

دست به سینه ایستاده بود. میرغضب هم می‌آید. بچه را می‌نشانند روی زمین. جد کبیر می‌گوید: «قول می‌دهی، پسر، که دیگر کیوتر نپرائی؟» و شروع می‌کند به قدم زدن و با شلاق می‌زند به ساق چکمه‌اش. میرغضب هم دو انگشت دست چپش را می‌کند توی بینی پسر و سرش را می‌کشد بالا و تیغه خنجرش را می‌گذارد روی گلویش. شازده قدم می‌زد، داد زد: «قول می‌دهی که مکتب بروی، هان؟». شلاق را زد روی چکمه‌اش. میرغضب هم پایش را می‌گذارد روی ران پسر که دوکنده زانو روی زمین نشسته بود. پسره دست میرغضب را می‌چسبید. حرفی نمی‌زند. حتماً دهانش باز بوده. پس از کجا می‌توانسته نفس بکشد؟ شاید هم خرخر کرده یا چیزی گفته که کسی نشنیده. جد کبیر می‌گوید: «قول می‌دهی که بعد از این به فرمان مادرت باشی؟» و شلاق را می‌زند روی ساق چکمه‌اش. شازده هم زد. مادر پسر که می‌بیند پسرش فقط خرخر می‌کند، می‌گوید: «نمی‌دانم چی چی عالم از سر تقصیراتش بگذرید به چی چی مبارکتان ببخشیدش.» جد کبیر هم داد می‌زند:

«نبر - میرغضب!» میرغضب هم می‌برد و سر بریده را می‌اندازد جلو پای جد کبیر. شازده

گفت: «هیچ میرغضبی تا آن روز نشنیده بوده: «نبر... زیر و روش کن - فخرالنساء - این هم از مدح جد کبیر - این هم روزنامه خراسان.»

این چند خط از صفحات ۶۴ و ۶۵ کتاب شازده احتجاب نوشته هوشنگ گلشیری است که به شیوه سیالی ذهن ناخودآگاه جمعی ما ساکنان فلات ایران را باز می‌نماید. از قضا در همین متن نشان داده می‌شود که هرگاه تیر خشونت از کمان قدرت دانسته یا ندانسته رها شود، تا به سرانجام شوم خود نرسد، آرام نمی‌گیرد.

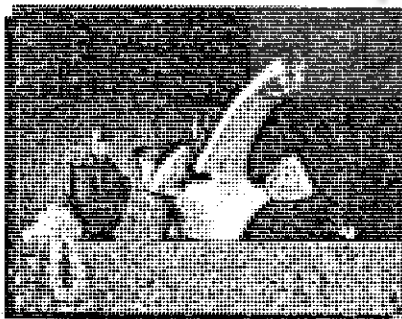
اینجانب سال‌ها پیش به مال باختگی متفخر



تکیه

شرکت تولیدی شیرآلات بهداشتی
(سهامی خاص)

با سی سال تجربه در زمینه تولید و بهره‌گیری از
تکنولوژی برتر و دانش روز تولیدات خود را با تکیه بر:



○ کیفیت برتر
○ رعایت کلیه نکات فنی
○ تنوع و زیبایی
○ مهر استاندارد

در زمینه‌های مشاوره، بازاریابی داخلی و خارج حرفه‌ای نهاد

دفتر مرکزی: میدان ونک، خیابان ملاصدرا، شماره ۹۲
تلفن: ۸۰۳۲۴۵۵ - ۸۰۳۶۹۴۴، فاکس: ۸۰۳۶۱۹۷
کارخانه: خیابان دماوند، خیابان سازمان آب، شماره ۱۴
تلفن: ۸۱ - ۷۳۴۹۶۷۸ فاکس: ۷۳۳۴۹۴۳

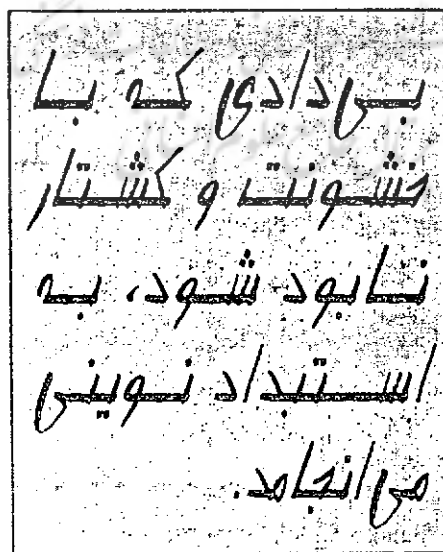
که به پاسگاه کن مراجعه کردم رییس پاسگاه پس از اطلاع از ماجرا از من خواست چند افغانی را به عنوان متهم معرفی کنم تا مأموران پاسگاه به ضرب دگنک یا به روش‌های تازه‌تر، برای مثال: فرار دادن متهم درون لاستیک کامیون یا تراکتور و غلتاندن آن، دزد را بیابد. فکر کردم که پس این فیلم‌های کارآگاهی تلویزیون ایران هیچ تقلید نمی‌شود و نگرانی از تهاجم فرهنگی هم مورد ندارد. چرا که در این گونه فیلم‌ها متهم‌ها کتک نمی‌خورند و کارآگاهان از قدرت استدلال و آزمایشگاه‌های پلیس و اثرات انگشت برای کشف جرم استفاده می‌کنند.

یک مورد دیگر... از قضای روزگار، پسر همسایه ما که جو دو کار و دهنده، اما گریزان از درس و مدرسه بود، یک روز که با اتوموبیل پدرش در یک خیابان خلوت با سرعت می‌راند، با اتوموبیلی دیگر برخورد می‌کند. راننده میانسال آن اتوموبیل دیگر معلمی بازگشته از تدریس بود. بر سر آنکه چه کسی مقصر است، گلاویز می‌شوند و معلوم است که نتیجه چه می‌شود. گویا پسر همسایه ما مشت‌بی به شکم آن معلم میانسال می‌زند. رهگذران میانجیگری می‌کنند و بی‌آنکه مقصر معلوم شود، هر کدام ادامه مسیر می‌دهند. حدود یک ماه بعد آن معلم می‌میرد و لابد قبل از مرگ بارها داستان آن گلاویز شدن را برای برادرش و خانواده‌اش بازگو کرده بود. برادرش کارمند عالی رتبه وزارت دادگستری بود و توانست براساس گفته‌های فرد مرحوم، و شاهدان عینی، پنج فرد مظنون از جمله پسر همسایه ما را به شهربانی بکشاند. هر پنج نفر به دستبندهای قیانی بسته شدند، اما خوشبختانه مقصر اصلی زودتر از همه اعتراف کرد. در کشف این جرم که شاید قتل عمد باشد از هیچ کدام از روش‌های مدرن جرم‌شناسی که در دانشگاه‌های پلیس ما هم تدریس می‌شود، استفاده نشد. رعایت حقوق متهم هم تا زمان دستگیری و بازداشت شهرداران چند منطقه تهران و معاونان شهرداری تهران بزرگ در افکار عمومی ایران اهمیتی پیدا نکرده بود. بنابراین مأموران با

استفاده از خشونت کوتاهترین و آسانترین راه را برای کشف جرم انتخاب می‌کند. خشونت با عادات آموزشی و تربیتی ما نزدیکی دارد.

زدودن خشونت از چهره هر جامعه به قوانین صریح و غیرقابل تفسیر نیاز دارد. بیش از ۲۲۳ سال پیش در ویرجینیا - در ۱۲ جولای ۱۷۷۶ - نمایندگان مردم اعلامیه حقوق (Bill of rights) را در ۱۶ ماده تصویب کردند و به صراحت هرگونه اعمال فشار روحی و جسمی علیه متهم به هر جرمی بدون استفاده شد. زیرا در بخشی از ماده هشتم آمده است: «... از اظهارات هیچ کس نمی‌توان علیه او استفاده کرد... یا هیچ کس را نمی‌توان مجبور کرد تا علیه خود شهادت دهد...»

بنا به همین جمله که در بالا خواندیم: ضرب و شتم پلیس آمریکا نسبت به خون آشامترین قاتل، جرم است و می‌توان پلیس خشن را تحت تعقیب قانونی قرار داد. شاید بدون استفاده از روش‌های خشن - به دلیل عدم دسترسی به مدارک و شواهد محکمه‌پسند - مجرمی از پنجه عدالت بگریزد. اما در عوض هزاران نفر به گناه نکرده کتک نمی‌خورند یا شکنجه نمی‌شوند.



مهار به جای سرکوب

به حدود چهار یا پنج سال پیش باز می‌گردیم. در آن زمان در روزنامه‌های دولتی ایران تصاویری از شورش‌های دانشجویی و

کارگری در کره جنوبی چاپ شد. در زیر تصاویر مذکور، جمله‌ای به این مضمون نوشته شده بود: پلیس ضد شورش سئول مذبحخانه از برابری دانشجویان عقب‌نشینی می‌کند. می‌توان صحنه را مجسم کرد: پلیس ضد شورش، با کلاه خود و مجهز به سپرهای پهن و تمام قد که می‌تواند به یک چشم بر هم زدن هر دانشجوی شورش‌ی کارگر معترض را نقش زمین کند، عقب عقب می‌رود تا درگیری فیزیکی پیدا نکند. این عقب‌نشینی پلیس ضد شورش که به قصد مهار بود، نه به نیت سرکوب و قلع و قمع، پس از یک تجربه تلخ تاریخی در کره جنوبی به دست آمد. در دوران تسلط نظامیان در دهه هفتاد و هشتاد میلادی اعتراض دانشجویان در شهر «کوانگجو» و در محوطه دانشگاه آن به وسیله پلیس آن چنان سرکوب شد که حدود صد دانشجویی به قتل رسیدند. سال‌ها بعد، دو رییس جمهور آن دوران تحت فشار افکار عمومی به زندان افتادند. با کنار رفتن نظامیان و آمدن سیاستمداران بی‌جقه، پلیس کره جنوبی کم‌کم آموخت که مهار شورش با حداقل تلفات جانی هنر است، و نه قلع و قمع.

حوادث اخیر دانشگاه‌های کشور ثابت کرد که زدودن خشونت از رفتار مردم و نیروهای برقرار کننده نظم و قانون به تلاش فرهنگی، بازپروری گروه‌های حق به جانب (به اصطلاح غربی‌ها به آنها گروه‌های فشار می‌گویند که درست نیست، زیرا اینان جمعی مؤمن به اسلام هستند که خود را صالح و غیرخود را ناصالح می‌دانند و بیشتر نام محافظ مردمی (Vigilante) برانزده آنهاست) نیاز است. افکار عمومی ایران نیز باید خشونت را به هر شکل پس بزند. در این هنگامه، وظیفه روشنفکران بسیار دشوار است، چرا که در ذهن آنان هنوز این مصرع سروده عارف قزوینی «بهر داد ز بیدادگران باید کشت» پژواک دارد.

خیر، بیدادی که با خشونت و کشتار نابود شود، به استبداد نوینی می‌انجامد.